

آخرین سالهای جمهوری سوم (۱۹۳۹-۱۸۷۱ میلادی) را می‌گذرانند. ایامی که دو جریان نیرومند سیاسی در تعیین شکل و محتوای امور اجتماعی فعال بودند: یکی کاتولیک و یکی جمهوریخواه. کاتولیک‌ها پرچمدار محافظه‌کاری بودند و جمهوریخواهان خود را نماینده جناح میانه‌رو چپ می‌دانستند. هر دو گروه به درجاتی بر فکر اجتماعی و سیاسی بازرگان تاثیر گذاشتند.

اول نگاه کنیم به موقعیت کاتولیک‌ها. اوضاع فرانسه در آن سال‌ها، برای کاتولیک‌ها سردرگمی و آشفتگی به همراه داشت. اندیشه مذهبی به طور کلی افول کرده بود. اما برای مدت کوتاهی - در آخرین سال‌های جمهوری سوم - احیا شد. جلوه این احیاء مذهبی در جو روشنفکری و اخلاقی روز و در اوضاع اجتماعی و اقتصادی نمایان است. در سطح اندیشه: نظریه تجدد و جهت علمی‌اش را از دست داد، نظریه نسبیست‌انگاری دیگر حاکمیت مطلق نداشت، پوزیتیویسم قرن نوزدهم رو به افول بود و نظریه زیگموند فروید در مورد ناخودآگاه عمومیت پیدا کرده بود. این شرایط و عوامل مشابه موجب شد که نقد اندیشه مذهبی افول کند و اندیشه کاتولیک پا بگیرد. در سطح اجتماعی: کاتولیک‌ها از رشد جمهوریخواهی و سوسیالیسم وحشت داشتند. به همین دلیل در پی تحکیم جناح‌های محافظه‌کار و حتی ارتجاعی بودند. پایگاه کاتولیک‌ها عموماً در میان طبقات صاحب سرمایه و شهرنشین بود. کمتر میان روستاییان و کارگران شهری نفوذ داشتند. به لحاظ روش و برنامه: در مسایل مشخص سیاسی کمتر دخالت می‌کردند و بیشتر به کارهای اجتماعی، به خصوص خیریه و صنفی می‌پرداختند. رهبران کاتولیک به خوبی می‌دانستند اعتقاد مذهبی اکثر مردم فرانسه جنبه صرفاً سنتی و فرمالیستی دارد و جریان اندیشه غیرمذهبی و گیتیانه هر روز گسترده‌تر می‌شود.<sup>۱۷</sup> به همین خاطر سعی داشتند به نحوی در زندگی روزمره مردم نفوذ کنند.

۱۷- اصطلاح گیتیانه از آقای داریوش آشوری است در برابر لغت سکولاریسم.

احیای فکر مذهبی در دوره ۳۶-۱۹۲۶ میلادی در فرانسه موجب شد سازمان‌ها و سندیکاها کاتولیک در سطوح مختلف اجتماعی بگیرند و از جمله درگیر مسایل روستاییان و معلمان و کارگران شوند. انجمن کاتولیک دانشجویان در سال ۱۹۳۲ میلادی تشکیل شد<sup>۱۸</sup> یعنی حدود زمانی که بازرگان در زندگی دانشگاهی جا افتاده و به راه و رسم فرانسوی‌ها خو گرفته بود. تاثیر فعالیت کاتولیک‌ها در دانشگاه‌ها و شهرها به حدی بود که بی‌راهه نرفته‌ایم اگر بگوییم بازرگان سال‌ها بعد در الهام از این جریان اقدام به تاسیس و حمایت از انجمن‌های اسلامی کرد. همکاری با انجمن‌های کاتولیک در فرانسه برای بازرگان از چند نظر مهم بود.

اولاً وجود اندیشه مذهبی در اروپا کمک کرد بازرگان پیگیر افکار مذهبی خود شود. نکته‌ای که وی سال‌ها بعد به آن اشاره می‌کند و می‌گوید: «مردم در اروپا دین دارند»<sup>۱۹</sup> در واقع اشاره به حضور فعال خودش در میان فرانسوی‌های مذهبی است. استدلال بازرگان این بود که اگر یک جامعه متجدد اروپایی به خدا اعتقاد دارد، دیگر نیازی نیست که مردم یک جامعه سنتی دین خود را از دست بدهند. یعنی که ریشه عقب‌ماندگی اجتماعی در خداپرستی نیست. برای دانشجویی مثل بازرگان که از یک کشور عقب‌افتاده آمده و مذهبی بود وجود چنین منطقی به حکم یک سنگر دفاعی نیرومند محسوب می‌شد.

ثانیاً وجود گروه‌های فعال مذهبی در فرانسه برگ برنده‌ای برای بازرگان شد در برابر ایرانیان غیرمذهبی که احتمالاً از بازرگان به خاطر افکار دینیش انتقاد می‌کردند. این واقعیت که گروه‌های کاتولیک و مذهبی در میان جوانان شهری، متمول و تحصیل کرده نفوذ داشتند، موضع فکری بازرگان را در برابر همقطارهای غیرمذهبش تقویت کرد. حقیقت

18- Bernard, P. Dubief, H. *The Decline of the Third Republic* (Cambridge University Press, Cambridge, 1985) pp. 253-257.

۱۹- بازرگان، مدافعات، ص ۷۳.

این ادعا در اظهارات خود بازرگان پیدا است، آنجا که می‌گوید:  
یادم هست در کلیسای نوتردام، یا اتوالید، مردم زیادی را دیدم با  
سر و وضع شیک و خیلی فرنگی پشت صندلی‌های مخصوص  
زانو زده و در حال سکوت یا ذکر، رکوع و سجود بودند. یکی از  
همسفرها زمزمه کرد و گفت: عجب این فرنگی‌ها هم نماز  
می‌خوانند، آن هم با چه خضوع.<sup>۲۰</sup>

ثالثاً تعریف و تفسیر محافل کاتولیک فرانسوی از مذهب، سکوی  
مقاومت و برگ برنده‌ای شد برای بازرگان در برابر تفسیر سنتی صرف  
قشری از مذهب. نظر بازرگان این بود: اگر دین می‌تواند در یک جامعه  
اروپایی نقش پیشرویی داشته باشد، دیگر چه نیازی است به تفسیر  
سنت‌گرایان؟ این واقعیت که ۷۶ درصد از دانشجویان در انجمن کاتولیکی  
دانشجویان فعال بودند،<sup>۲۱</sup> این که فعالیت اجتماعی در چارچوب فکر  
خداپرستی و عبادت انجام می‌گرفت و سرانجام این که امکان تماس با این  
گروه‌ها وجود داشت، همگی برای بازرگان جذاب بود.<sup>۲۲</sup> اینجا دیگر  
مذهب مجموعه‌ای از سنت‌های خرافاتی و قشری فرهنگ عقب‌افتاده  
ایرانی نبود بلکه سنتی فعال و زنده در متن جامعه متحول اروپا محسوب  
می‌شد. بدین ترتیب موضع ضد سنتی و ضد قشری بازرگان بیش از پیش  
تقویت شد.

رابعاً، بازرگان چارچوب مناسبی پیدا کرد که در آن پیشرفت اروپا را -  
حداقل برای خودش - توجیه کند. معتقد شد راز پیشرفت اروپا وجود  
هدف مشترک در یک کمال مطلوب است و آن «محرک اصلی چیزی جز  
خدا و دین نمی‌توانست باشد».<sup>۲۳</sup> به عبارت دیگر بر این باور شد که  
فرانسوی‌ها بخاطر این که مذهب را به عنوان یک عنصر اساسی تمدن

۲۰- بازرگان، مدافعات، ص ۴۳.

21- Bernard, *The Decline of the Third Republic*, p. 253.

۲۲- بازرگان نخست در مدرسه Clemenceau و سپس در یکی از بهترین مدارس پاریس  
یعنی Ecole Centrale تحصیل کرد.

۲۳- بازرگان، مدافعات، ص ۶۳.

پذیرفته‌اند، می‌توانند از محاسن اخلاقی همکاری، قدرت، حقیقت‌گویی، فداکاری، کار، برنامه‌ریزی و آزادی عقیده و تجمع بهرمنند شوند.

برداشت‌هایی که بازرگان از نقش مذهب در اروپا کرد در بینش مذهبی خودش تاثیر گذاشت. گزارش شده است که به انجام فرایض مذهبی پایبند ماند حتی اگر موجب شرمندگی برخی از هم‌شاگردی‌هایش می‌شد.<sup>۲۴</sup> روزهای شنبه که دانشجویان فرانسوی به مشق نظام می‌رفتند کتاب‌های فرانسوی درباره اسلام را می‌خواند. از جمله کتاب معروف زندگی محمد، به قلم امیل درمنگهام را خواند. در همین ایام در چند سخنرانی درباره اسلام شرکت کرد. در جلسات شرق‌شناس شهیر فرانسوی لویی ماسینیون حاضر شد. سخنان او را درباره شیعیان و دروزی‌ها شنید.<sup>۲۵</sup> وقتی مجله مستعمراتی آفریقای سیاه مقاله‌ای انتقادی در مورد اسلام به چاپ رساند دفاعیه‌ای نوشت. همان مجله آن را چاپ کرد.

افکار شبه سنتی مذهبی جامعه تازه متجدد ایران از یک سو و افکار احیا شده کاتولیک فرانسوی از سوی دیگر بر هم تاثیر گذاشتند. ترکیبش ساختار فکری جدید بازرگان بود. بعدها نوشت «کیسه‌ها و خورجین‌های خالی را در طی هفت سال تحصیل به تدریج از افکار و ارمغان‌ها... پر کرده بودم... اعتقاد و علاقه فزون یافته به اسلام [پیدا کردم] ولی نه اسلام خرافی و انحرافی، تشریفاتی [و] فردی، بلکه اسلام اصلی، اجتماعی، زنده [و] زنده‌کننده.»<sup>۲۶</sup> البته این سخن چند دهه بعد از آن وقایع بیان شده و تا حدودی اغراق‌آمیز است. نمی‌تواند معیار ما در سنجش واقعیات آن

24- Abrahaminan, *Iran Between Two Revolutions*, p. 458.

۲۵- لویی ماسینیون (۱۸۸۳-۱۹۶۲ میلادی) اسلام‌شناس کاتولیک مذهب فرانسوی بود که سالهایی را صرف مطالعه زندگی حلاج کرد. از این سان در میان مسلمانان متجدد شناخته و محبوب شد. با برخی ایرانیان، از جمله محمدعلی فروغی تماس داشت. در اوایل دهه ۱۹۳۰ میلادی که بازرگان در پاریس بود ماسینیون در پی آن بود که محافل مسلمانان و مسیحیان را به هم نزدیک کند.

*Holy Land*, Louis Massignon, Summer 1991, pp. 60-70.

۲۶- بازرگان، مدافعات، ص ۶۴.

دوره باشد. شاهد این که بازرگان تا ده سال پس از بازگشت به ایران مطلبی در انتقاد به موضع صرفاً سنتی ننوشت. ما بعداً به این نکته می‌پردازیم. اما انکار نمی‌توان کرد که فرهنگ مذهبی اروپا بر بازرگان تاثیر عمیق گذاشت. فرهنگی که سرمنشا آن در انجمن‌های کاتولیک بود و در ادبیات شرق‌شناسان مذهبی. تمدن اروپایی اندیشه جوان محصل را متحول کرد، افق‌های جدید را جلو رویش گشود. با این حال دانشجوی جوان تسلیم بلاواسطه فرهنگ جدید نشد. دو سنت را به ترتیبی درهم آمیخت. اندیشه‌های جدید را در شکل و شمایل قدیمی درآورد، چهارچوبی متداوم به آنها داد. امید داشت تجربه‌اش را از جامعه سنتی ایرانی با تجربه‌اش از جامعه مترقی اروپایی، به شکلی هم‌سو کند و به معنایی آشتی دهد.

در همین سالها سیاست نظرش را جلب کرد. فعالیت آزاد دستجات و احزاب سیاسی، در سالهای حساس قبل از جنگ دوم جهانی در پاریس زمینه را آماده کرد. خودش هم مایه داشت. می‌گفت «سرم درد می‌کرد برای این جور چیزها»<sup>۲۷</sup> به علاوه چون قبل از ورود به فرانسه فکر مشخص سیاسی نداشت، گرفتار تعصب سیاسی نبود. زمینه‌اش بکر بود. به استقبال اندیشه‌های جدید رفت. شاید به همین خاطر رقبای سرسخت کاتولیک‌ها، یعنی جمهوریخواهان بیش از هر کس بر او اثر گذاشتند.

در اوایل دهه ۱۹۳۰ میلادی، هنگامی که بازرگان کم و بیش در جامعه فرانسه جا افتاده و درگیر محیط بود، محافظه‌کاران جو عمومی را در دست داشتند. این را می‌توان در ترکیب مجلس دید: دست راستی‌ها بزرگترین جناح مجلس بودند با ۴۰ درصد کرسی‌ها. سوسیالیست‌های رادیکال و سوسیالیست‌های جمهوریخواه ۳۰ درصد کرسی‌ها را در اختیار داشتند. در مقام دوم بودند. حزب سوسیالیست با ۲۰ درصد، مابقی، کرسی‌ها در مقام سوم بود. جناح دوم، یعنی سوسیالیست‌های رادیکال و سوسیالیست‌های جمهوریخواه قبل از آن که مدافع اندیشه‌های

سوسیالیستی باشند خود را پرچم‌دار آرمان جمهوریخواهی می‌دانستند. می‌خواستند جمهوری شکننده سوم را به نحوی حفظ کنند. علتش هم ناکامی جمهوری‌های اول و دوم فرانسه بود. این جناح دفاع از اندیشه جمهوریخواهی را در صدر دستور کار خود قرار داده و تاکتیکش نفوذ در فرهنگ و عواطف توده‌های مردم بود. موسسات آموزشی را پایگاهشان کردند. سنگرشان مدارس بود. دور از محیط رسمی سیاسی، فرهنگ جمهوریخواه را در شکل سمبل‌های اجتماعی از قبیل سرود و جشن تبلیغ می‌کردند.

در سطح نظری و ایدئولوژیکی، سوسیالیست‌های جمهوریخواه ریشه در افکار سوسیالیستی داشتند. اما پایگاه اجتماعیشان میان طبقات و اقشار محافظه‌کار از جمله طبقات متوسط شهری، مغازه‌داران، تجار و برخی کشاورزان کم درآمد بود. به همین خاطر سوسیالیست‌های جمهوریخواه در اغلب موارد سیاست میانه‌روی را پیش می‌گرفتند. و به دلیل همین میانه‌روی توانستند در بسیاری از ائتلاف‌های گوناگون سیاسی شرکت کنند. با این که از دهه ۱۹۲۰ میلادی قدرت در اختیار دست راستی‌ها بود اما اوضاع به تدریج تغییر کرد. در جناح چپ اتحاد و وحدت بوجود آمد. ائتلاف سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها با عنوان جبهه مردمی در سال ۱۹۳۶ میلادی به قدرت رسید. این پیروزی، بدون مبارزه شدید و گاه خشونت‌بار با جناح راست ممکن نشد. از جمله این که فاشیست‌ها در سال ۱۹۳۴ میلادی برای در دست گرفتن قدرت حملات شدیدی را دامن زدند. خوشبختانه برخلاف فاشیست‌های آلمان و ایتالیا شکست خوردند.<sup>۲۸</sup>

در این جو سیاسی و اجتماعی، بازرگان در اکثر اجتماعات سیاسی دانشگاه، از جمله انجمن‌های سوسیالیست و سلطنت‌طلب و به خصوص جمهوریخواهان، شرکت می‌کرد. روزنامه‌هایشان را که مهمترین منبع اطلاعات سیاسی محسوب می‌شدند، بدقت می‌خواند. مشترک روزنامه

اومانیته ارگان حزب کمونیست فرانسه، لاپولار ارگان حزب سوسیالیست و اکسیون فرانسز ارگان سلطنت‌طلبان بود. در اجتماعات انتخاباتی هم شرکت می‌کرد. به سخنرانی‌های کاندیداها علاقمند بود. به جمهوریخواهان توجه بیشتر داشت. مانند جوانان جمهوریخواه لباس می‌پوشید. در همین ایام با تبلیغات کمونیستی آشنا شد و جنبه ضد مذهبی آن را مایه آزردهی یافت و نوعی احساس ضد کمونیستی در دلش جای گرفت.<sup>۲۹</sup>

اینجا لازم است به درس و مشق مهدی بازرگان در رشته ترمودینامیک اشاره کنیم. اهمیت قضیه آنجاست که تئوری ترمودینامیک، به خصوص نظریه تعادل Equilibrium (که زیربنای این علم طبیعی محسوب می‌شود) منبع الهام برای افکار اجتماعی و سیاسی او شد. ما بعداً به این مسئله اشاره خواهیم کرد. اینجا کافی است بگوییم ترمودینامیک علم رابطه میان کار، حرارت، گرما و انرژی و همچنین رفتار سیستم‌های طبیعی در شرایط تعادل است. یکی از اصول ترمودینامیک اشاره به این مفهوم دارد که هر نوع سیستم مادی، چه آنها که ماده و انرژی را با محیط خود رد و بدل می‌کنند و چه آنها که نمی‌کنند، به خودی خود به سوی حالت تعادل تمایل دارند. اگر شرایط خارجی تغییر کند (مثلاً سیستم بزرگتر شود) مشخصات ذکر شده نیز عملاً تغییر خواهند کرد. علم ترمودینامیک شرایط تعادل را از نظر حرارت، فشار و ترکیب شیمیایی تعریف می‌کند. تغییرات را به زبان ریاضی می‌گوید و ایجاد شرایط ثبات و تعادل سیستم را پیش‌بینی می‌کند.<sup>۳۰</sup>

علم ترمودینامیک در قرن نوزدهم میلادی، همزمان با پیشرفت روزافزون موتورهای حرارتی بوجود آمد. می‌دانیم که موتور حرارتی حرارت را به کار تبدیل می‌کند اما مقداری از انرژی قابل استفاده را از دست می‌دهد. از دست رفتن حرارت غیرقابل اجتناب است چرا که

۲۹- بازرگان، مصاحبه تهران، ۱۳۶۸، روزنامه‌های مورد اشاره عبارتند از:

*Le Populaire, L'Humanité, L'Action Française.*

30- *The New Encyclopedia Britannica*, V.11 (Chicago, 1991) p, 701.

امکان تبدیل صددرصد حرارت به کار وجود ندارد. اصل اول ترمودینامیک قانون تبدیل انرژی است که تاکید دارد علی‌رغم تغییر شکل، کمیت انرژی تغییر نمی‌کند. در اصل دوم آمده است که انرژی در سیستم بسته کهولت یا انترپی ندارد. اصل سوم به این نکته اشاره دارد که هر چه به حداقل حرارت نزدیک شویم بهره‌برداری از انرژی مشکلتر می‌شود.

بازرگان تحصیل ترمودینامیک را در مدرسه سانترال، که از بهترین مدارس نوع خود در فرانسه بود، به پایان رساند. در چند کارخانه کارآموزی کرد. اما عشق و علاقه به وطن بی‌تابش می‌کرد. «سالهای آخر اروپا برایم بسیار ملال‌آور بود... با آن که مرحوم مرآت، رئیس اداره سرپرستی... توصیه فرمود یکی دو سال هم در آلمان و انگلستان و جاهای دیگر به تکمیل و تمرین پردازم، دیگر طاقت نیاورده، به ایران مراجعت نمودم.»<sup>۳۱</sup>

بازرگان در سال ۱۳۱۳ به ایران بازگشت. فرهنگ و راه و رسم جامعه مدرن فرانسه تاثیر عمیقی بر او گذاشته بود. هم افکارش را درباره مذهب سنتی ایرانیان تغییر داده بود و هم او را با اندیشه‌های جدید اجتماعی و سیاسی آشنا کرده بود. اما این تغییرات به ویرانی کامل اندیشه‌های قبلی نینجامید. ساختار فکرش ترکیبی از عناصر قدیم و جدید شد. همیشه با احترام و لذت از دوران تحصیل یادکرد. علاقه‌اش به زبان فرانسه زنده ماند.

## بازگشت و خدمت در دولت

مهندس مهدی بازرگان در سال ۱۳۱۳ به تحصیل و کار در فرانسه پایان داد و به ایران بازگشت. نخست به خدمت نظام رفت. سپس به استخدام دولت درآمد. آن هنگام اندیشه تجدد در میان اقشار تحصیل کرده و دست‌اندرکار ایران حاکم بود. بازرگان به این چارچوب فکری گرایش پیدا کرد. به تدریج آن را - با تغییراتی - مهمترین بخش ساختمان فکری خود قرار



داد. لازم است به ماهیت و کیفیت اندیشه تجدد اشاره کنیم و برخی از جنبه‌های ساختمان فکری نیروهای سیاسی مسلط دوران رضاشاه را - که به فکر تجدد اعتقاد داشتند - مورد بررسی قرار دهیم. ما در این نوشتار سه جنبه آن را مورد نظر قرار می‌دهیم: ۱- اندیشه شکل دادن به نهاد دولت، ۲- اندیشه ناسیونالیسم و ۳- اندیشه غیرمذهبی.

۱- اندیشه شکل دادن به نهاد دولت. بیراهه نرفته‌ایم اگر بگوییم در دوران رضا شاه مهم‌ترین تعریفی که از اندیشه تجدد می‌شد ضرورت ایجاد یک دولت نوین سراسری بود. این اندیشه ریشه در فکر تجدد دوران انقلاب مشروطه (۱۲۸۵) دارد. درباره انقلاب مشروطه، فریدون آدمیت می‌نویسد:

نهضت ملی مشروطیت از نوع جنبش‌های آزادیخواهی طبقه متوسط شهرنشین بود. مهم‌ترین عناصر تعقل اجتماعی و ایدئولوژی آن نهضت را دموکراسی سیاسی یا لیبرالیسم پارلمانی می‌ساخت. در این جنبش، همچون اغلب حرکت‌های اجتماعی، طبقات و گروه‌های مختلف مشارکت داشتند - طبقات و گروه‌هایی با افق‌های گوناگون و وجهه نظرهای متمایز. روشنفکران اصلاح طلب و انقلابی هر دو، بازرگانان ترقیخواه، و روحانیون روشن بین سه عنصر اصلی سازنده آن نهضت بودند. روشنفکران که جملگی در زمره درس خواندگان بشمار می‌رفتند، نماینده تعقل سیاسی غربی بودند، خواهان تغییر اصول سیاست، و مروج نظام پارلمانی. تکیه‌گاه فکری این گروه، در درجه اول اندیشه‌های انقلاب بزرگ فرانسه بود. حتی در اوایل نهضت می‌شنویم که: جوانان پرشور «هر کدام رساله‌ای از انقلاب فرانسه در بغل دارند، و می‌خواهند دل ربسپیر و دانتن را بازی کنند... گرم کلمات آتشین‌اند.» شگفت نیست که در اوان مشروطیت هم دو کتاب در انقلاب فرانسه ترجمه شده باشد.<sup>۳۲</sup>

۳۲- آدمیت، فریدون، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، (انتشارات پیام، ۱۳۶۳، تهران)، ص ۳.

بحث درباره معنای انقلاب مشروطه و مشروطه‌خواهی و دستاوردهای آن میان روشنفکران و اندیشمندان ایرانی و محققان خارجی در جریان بوده و هست. مارکسیست‌ها، انقلاب مشروطه را از نظر حرکت ضد فئودالی طبقات بورژوا بررسی کرده‌اند. اندیشمندان طرفدار حکومت پهلوی، انقلاب مشروطه را در مقابل فساد قاجاریه و زمینه مشروعیت رژیم پهلوی دانسته‌اند. اندیشمندان «ملی»، قانون‌گرایی و جنبه دمکراتیک انقلاب را وجه مسلط آن خوانده‌اند. متفکرین مذهبی آن را تلاشی برای احیای اعتقادات مذهبی تلقی کرده‌اند.

انقلاب مشروطه در شرایطی شکل گرفت که قانون مکتوب عملاً وجود نداشت و قانون عمدتاً به احکام شرعی و مذهبی محدود می‌شد. این‌ها هم عرفی، سنتی و محلی بودند و جنبه فراگیر و مدنی نداشتند. در اغلب موارد احکام حکومتی و قضایی متکی به رای و سلیقه شخصی و خودسرانه مقامات بودند و غیرقابل پیش‌بینی. سران مشروطه می‌خواستند به این بی‌قانونی پایان دهند و دوران هرج و مرج را به آخر رسانند. می‌خواستند حکومت مشروط به قانون را برپا کنند تا روش حکومتی قابل پیش‌بینی شود. به همین دلیل اولین خواسته انقلابیون برپایی دستگاه مستقل قضاوت یعنی عدالت‌خانه بود. امیدواری داشتند نوشتن قانون، شکل دادن دستگاه قانون‌گذاری و برقراری حکومت مشروط به قانون شرایطی را فراهم آورد که قدرت مطلقه دولت تجزیه شود، حکومت دولتمردان قابل نظارت شود و نوعی حکومت مردم‌سالار برقرار گردد.<sup>۳۳</sup>

بر همین اساس بود که اندیشمندان اصلاح طلب انقلاب مشروطه - و به خصوص نمایندگان مجلس شورای ملی تلاش کردند تا حوزه‌های قضایی، مالی، نظامی و دیوانی را اصلاح کنند.<sup>۳۴</sup> اما انقلاب موجب شده

۳۳- کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، فصل چهارم.

34- Amir Arjomand, *S. Turban for the Crown* (Oxford University Press, Oxford, 1988) pp. 40-62.

بود دولت مرکزی و دستگاه ستی اجرایی بیش از پیش ناتوان شود، نیروی گریز از مرکز قدرت بگیرد و جامعه هزار پارچه ایرانی بار دیگر در برابر دولت عرض اندام کند. ضعف دستگاه دیوانی، به اصلاح طلبان اجازه نداد که از آن به عنوان اهرمی برای اجرای برنامه‌های خود استفاده کنند. به اضافه وقوع جنگ اول جهانی و اشغال بخش‌هایی از خاک ایران توسط نیروهای خارجی، اوضاع را بیش از پیش متشنج کرد. دولت مرکزی عملاً فلج شد.

این عوامل بازدارنده شرایطی را بوجود آورد که اغلب تحصیل‌کردگان و روشنفکران نظر خود را در قبال روش کار و «ماهیت» دولت تغییر دادند. در افکار خود تجدیدنظر کردند. به طوری که با به قدرت رسیدن اولین پادشاه پهلوی، اغلب اندیشمندان و کارگزاران سیاسی بر این باور بودند که برای برقراری حکومت قانونی و ترقی اجتماعی ضرورتی ندارد که دستگاه دولت ضرورتاً ضد استبدادی و نماینده اقشار ملت باشد بلکه ضروری است که یک دستگاه سازمان یافته، متمرکز و نیرومند کشوری برقرار شود تا اوضاع را مهار کند. به خاطر وجود همین اندیشه بود که متفکرین و کارگزاران سیاسی جوان (که خود از پرچم‌داران برنامه اصلاح طلب و تند اوایل دهه ۱۳۰۰ محسوب می‌شدند) از قدرت گرفتن و سپس سلطنت رضاخان حمایت کردند.<sup>۳۵</sup> اندیشه‌ای که طرفدار شکل دادن به دستگاه دولت مشروط به قانون بود مبدل شد به اندیشه‌ای که طرفدار شکل دادن به دستگاه نیرومند دولتی بود. این تحول را می‌توان در این نکته روشن دید که هم رجال دوره مشروطه و هم رجال اوایل دهه ۱۳۰۰، رضاشاه را یک مصلح تجدیدطلب و مدافع آرمان‌های مشروطه می‌شناختند، به این شکل بود که پیوستگی اندیشه دوران مشروطه و دوران رضاشاه صورت گرفت و تحول فکری از یک دوره به دوره بعدی انجام شد.

با این پیش‌درآمد و زمینه بود که رضاشاه چند هزار تفنگدار را که در

35- Amir Arjomand, *Turban for the Crown*, p. 62.

اختیار داشت به یک ارتش نوین نیرومند و سراسری تبدیل کرد. ارتش را (که توسط افسران حرفه‌ای فرماندهی می‌شد و بدنه آن را سربازان وظیفه تشکیل می‌دادند) پیکان برنامه نوسازی خود قرار داد و توسط آن نهادهای انحصاری دولتی را - در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی - بوجود آورد. کمیت و کیفیت ارتش رضاشاه نسبت به آنچه که قبلاً در ایران وجود داشت بی‌سابقه بود. از یک سو فرماندهی، سازماندهی، انضباط و ادوات جنگی داشت و از سوی دیگر در سرکوب مخالفین و ایجاد یک دستگاه سراسری و متمرکز دولت پیشتاز بود. انضباط و مقرراتی که در این نظام به کار گرفته شد به تدریج برای سازماندهی ادارات دولتی و حتی دستگاه‌های انحصاری اقتصادی (از جمله در کشت چای و تنباکو و تریاک، و همچنین ساختمان راه‌آهن و اداره بازرگانی خارجی) مورد استفاده قرار گرفت. رضاشاه و حامیان متجدد او در تشویق ساختمان این صنایع تولیدی و ادارات خدماتی امید داشتند که از یک سو سرپیشرفت تمدن معاصر اروپایی را به چنگ آورند و از سوی دیگر نیازهای دستگاه جدیدالتاسیس سیاسی خود را برآورده کنند.<sup>۳۶</sup>

گفته می‌شود اعتقاد رضاشاه و متجددین حامی او در مورد ساختمان و تقویت اقتصاد دولتی تا حد زیادی تحت تاثیر علی اکبر داور، وزیر دارائی بود. احسان طبری درباره‌اش می‌نویسد:

در سیاست اقتصادی شهرت داشت که علی اکبر داور روش ارشادگرایی (دیرپژیسیم) و دولت‌گرایی (اتاتینسم) را پیش پای رژیم نهاد، بدین معنا که رژیم با ایجاد بخش دولتی و انحصارهای دولتی، نقش اساسی را در اقتصاد کشور بازی کرد... اتاتینسم تا

۳۶- برای تحلیل‌هایی از تلاش صنعتی رضاشاه رجوع کنید به:

Avery, P. *Modern Iran*, Chaps. 14-18.

Keddie, N. *Roots of the Revolution*, (Yale University Press, New Haven, 1981) pp. 93-112,

Maclachlan, K. S. Economic Development 1921-1979, in *Cambridge History of Iran*, V. 7, pp. 608-639.

پایان حکومت رضاشاه مشی اقتصادی دولت باقی ماند، زیرا کارهای شاه را در استفاده از اهرم‌های دولتی برای امور سرمایه‌داری و ملکداری شخصی خود او نیز تسهیل می‌نمود.<sup>۳۷</sup> داور برای اجرای برنامه اصلاحات مالی و حقوقی، طرح‌هایی را به مرحله اجرا درآورد که عمدتاً از قوانین و نهادهای فرانسوی و بلژیکی الهام گرفته بود. اما در عین حال باید توجه کرد که احکام سنتی اسلامی نیز در این قوانین نفوذ قابل توجه داشت.<sup>۳۸</sup>

استراتژی اقتصادی حکومت جدیدالتاسیس اتحاد شوروی - با تاکید بر برنامه‌ریزی متمرکز - بر برنامه اقتصادی رضاشاه تاثیر داشت. محققین بسیاری در مورد تاثیر اتحاد شوروی بر سیاست‌های اقتصادی رهبر ترکیه، کمال آتاتورک نوشته‌اند. ضرورتی به بازنویس آن مطالب نیست. اما اشاره به این نکته ضروری است که رضاشاه تحت تاثیر تحولات ترکیه قرار گرفت. در زمینه برنامه‌ریزی اقتصادی - به خصوص در تشکیل انحصارهای دولتی - نمونه آتاتورک را پیش روی گذاشت.

۲- اندیشه ناسیونالیسم. ناسیونالیسم دوره رضاشاه، که با عنوان «وطن‌پرستی» بهتر شناخته می‌شود، عنصر حاکم بر مجموعه سیاسی اندیشه تجدد است. اندیشه وطن‌پرستی به آن آرمان نظر داشت که امپراطوری‌های هخامنشی و ساسانی را الگو قرار می‌داد، تاکید بر تاریخ قبل از اسلام داشت و می‌خواست نهاد تازه پا، رو به رشد و سراسری دولت را در برابر نهادهای سنتی، به خصوص مذهبی، تقویت کند. اندیشه وطن‌پرستی قومیت فارسی ایرانیان را، در برابر قومیت‌های دیگر ایرانی، از جمله عربی، ترکی و کردی وجهه غالب قرار می‌داد. می‌خواست به این وسیله وحدت سراسری کشور را با تضعیف اقوام کوچکتر بدست آورد. (که از جمله این کارها پاکسازی زبان فارسی از

۳۷- طبری، احسان. *جامعه ایران در دوران رضاشاه*، (۱۳۵۶)، ناشر و محل نشر مشخص نیست)، ص ۹۹.

38- Keddie, N. *Roots of the Revolution*. pp. 95-98.

کلمات عربی بود). به عبارت دیگر هدف اندیشه نوین وطن پرستی، تغییر خودآگاهی اجتماعی از بُعد محدود محلی، قومی، و مذهبی به یک بعد کشوری بود. در واقع بدون وجود چنین اندیشه‌ای - که بتواند افکار و احساسات عمومی را عمیقاً تحت تاثیر قرار دهد و بسیج کند - شاید دولت جدیدالتاسیس و تازه رو به رشد ایران نمی‌توانست سیاست خود را برای ترقی و پیشرفت اجرا کند و جامعه را دستخوش تحولات سریع نماید.

انتشار چند اثر از جمله کتاب *ایران قدیم*، و سپس سه جلد کتاب *قطور ایران باستان* اثر مشیرالدوله پیرنیا و ترجمه کتاب کریستینسن دانمارکی موسوم به *ایران در زمان ساسانیان* بوسیله رشید یاسمی، تاثیر عمیقی در ایجاد پندار افسانه‌آمیز درباره عظمت گذشته ایران گذاشت. چاپ یک سلسله آثار ادبی قدیم و به ویژه شاهنامه فردوسی، احساسات وطن پرستی را تشدید کرد.<sup>۳۹</sup> احساسات تند و تیز ناسیونالیستی<sup>۴۰</sup> به وسیله برخی شاعران از جمله محمدرضا عشقی، ابوالقاسم عارف، فرخی یزدی و ابوالقاسم لاهوتی ابراز و تقویت شد.

در اینجا لازم است که به یک نکته مهم اشاره کنیم که با این که خارج از متن اصلی بحث ما است اما توجه به آن لازم است. طی صد سال اخیر اصطلاح ملی و معادل فرنگی آن، یعنی ناسیونالیسم، تعابیر و تفاسیر گوناگونی داشته که در بسیاری موارد موجب سردرگمی و آشفتگی فکری شده است. ما در اینجا به چهار تعبیر مختلفی که از اصطلاح «ملی» شده است اشاره می‌کنیم تا این سردرگمی فکری را، در شکل و محتوا، حداقل در سطح این کتاب مورد خطاب قرار دهیم. چهار تعبیری که ما در اینجا به آنها اشاره داریم تعابیری است که جریان‌های فکری ملی، چپ، مذهبی و متجدد از اصطلاح «ملی» کرده‌اند. (الف) جریان موسوم به ملی و ملیون و

۳۹- طبری، احسان. *جامعه ایران در دوران رضاشاه*، (۱۳۵۶)، ناشر و محل نشر مشخص نیست)، ص ۱۰۰.

۴۰- کاتوزیان، *اقتصاد سیاسی ایران*، ص ۱۲۶.

اخیراً ملی‌گرا آن جریانی است که بهترین تجلی آن در انقلاب مشروطه (۱۲۸۵) و در دوره مصدق (۱۳۳۰) مشهود است. عینی‌ترین شاهد بر ادعای ما این که مجلس شورای ملی عالیترین دست آورد انقلاب مشروطه و جبهه ملی سازمان حامی مصدق بود. هم اکنون نیز برخی نیروهای سیاسی ادعا دارند که ادامه‌دهنده راه نهضت ملی و در پی دستیابی به اهداف کلی همان حرکت‌های سیاسی هستند. از نظر ملیون، اصطلاح «ملی» به معنی تأکید بر حکومت مشروط به قانون، حرکت ضد استعماری و دولت متکی به آراء مردم یا دموکراتیک است. (ب) تجددطلبی آن جریان فکری است که بیش از هر چیزی بر ایدئولوژی دوران پهلوی حاکم بود. تجددطلبان در استفاده از اصطلاح «ملی»، مشخصاً به معنی اصطلاح فرنگی «ناسیونالیسم» اشاره داشتند. ویژگی‌های این جریان فکری، که قبلاً به آن اشاره کردیم، احیای هویت ماقبل اسلامی ایرانی، حاکمیت انحصاری فارس، توسعه اقتصادی و روش آمرانه حکومت بود. (ج) جریان سوم مورد اشاره ما جریان مذهبی است. اینجا اولاً اصطلاح ملی به معنای «ضد - مذهبی» تلقی شده است. ثانیاً در حالی که «ملی» در دستگاه فکری ملیون و «میهن‌پرستی» در دستگاه فکری تجددطلبان به عنوان وجهی از هویت اجتماعی مردم معرفی می‌شد، مذهبیون بر هویت «اسلامی» اجتماع و مردم پافشاری کردند. (د) جریان چهارم، جریان چپ است که عموماً «ملی» را مترادف بورژوازی بکار برده و در همین چارچوب است که به انقلاب ملی (به معنای انقلاب بورژوازی) طبقه ملی (به معنای طبقه بورژوا) و سرمایه‌داری ملی (به معنای سرمایه‌داری بورژوازی) اشاره دارد. جوهر کلام این که باید مد نظر داشت که از اصطلاح «ملی» تعاریف گوناگون و حتی متضادی شده است و در هر مورد باید دقت کنیم که قصد نویسنده یا گوینده از این اصطلاح چیست؟<sup>۴۱</sup>

۴۱- برای بررسی دقیق‌تر همین مطلب مراجعه کنید به مقاله این نویسنده با عنوان «گفتگو

۳- اندیشه گیتیانه (غیرمذهبی). عنصر غیرمذهبی در جریان فکری تجدیدطلبان، در واقع اوج جدیدی بود از جریان غیرمذهبی شدن جامعه ایران. جریانی که از قرن پیشین آغاز شد. رشد اندیشه گیتیانه با نفوذ روزافزون تمدن اروپا همزمان بود. جریان اصلی را نویسندگان و اصلاح طلبان اجتماعی و سیاسی هدایت می کردند. باور داشتند که اسلام برج و باروی جامعه سنتی است و ریشه عقب ماندگی کشور و سد راه ترقی. می خواستند کشور پیشرفت کند و مردم روی خوش ببینند. تلاش داشتند فرهنگ سنتی و نهادهای سنتی، به خصوص سنت مذهب و جامعه روحانیت را، از میان بردارند. البته شرکت روحانیون در نهضت تنباکو و انقلاب مشروطه، و مقاومت در برابر استبداد قاجار موجب شده بود روشنفکران جدیدالتحصیل و روحانیت به یکدیگر نزدیک شوند. حتی همکاری کنند. اما ناتوانی روحانیون در اصلاح صفوف خود موجب شد محدوده نفوذ آنها، به خصوص در حوزه های آموزش و قضایی به تدریج از دستشان خارج شود. اندیشه گیتیانه بیش از پیش توسعه یافت. به لحاظ سیاسی، اقدامات رضاشاه علیه مذهب و متعاقباً تقویت روند گیتیانه را باید در چارچوب تلاش های وی برای کاهش نفوذ سیاسی روحانیون، به عنوان رقبای دولت و مخالفین دولت مطلقه سلطنتی دانست. در این مورد رضاشاه موفق بود. به طوری که در اواسط دهه ۱۳۱۰، با این که در قوانین مملکتی هنوز نفوذ عنصر اسلامی مشهود بود، روحانیون عملاً از حیطة قضاوت و دادگستری کنار گذاشته شده و در حوزه تعلیم و آموزش نفوذ خود را کاملاً از دست داده بودند. به اضافه با تسلط دولت بر موقوفات، قدرت مالی روحانیون رو به کاهش گذاشت. در همین راستا، برنامه گسترده ای برای تقویت اندیشه گیتیانه در سطح فرهنگ عمومی آغاز شد. قانون لباس متحدالشکل (فرم) (۱۳۰۷) و کشف حجاب (۱۳۱۴) و منع مراسم عمومی مذهبی از جمله آنان بود.



تحولات منطقه هم جهت‌گیری رضاشاه را در مورد این مسایل تقویت کرد، از جمله: فروریختن امپراطوری عثمانی که ادعای خلافت بر جهان اسلام را داشت، فروپاشی جنبش پان اسلامی در خاورمیانه و آسیا، تشکیل حکومت گیتیانه در ترکیه، تشکیل دولت‌های محلی و قومی در سرزمینهای عرب و قدرت گرفتن اندیشه ناسیونالیسم عربی و ترکی. این عوامل جریان گیتیانه و از جمله موقعیت رضاشاه را تقویت کردند. حتی تلاش رضاشاه برای تشکیل جمهوری (که در اصل تلاش علیه موقعیت سیاسی جامعه مذهبی و قشر روحانی بود) تا حدودی از تحولات سیاسی ترکیه سرچشمه می‌گرفت. به خصوص بعد از سفر رضاشاه به ترکیه در سال ۱۳۱۳، وی فعالیتش را برابر پایگاه نفوذ سیاسی روحانیون، یعنی فرهنگ عامیانه مذهبی شدت بخشید.

در چارچوب روندهای فوق، یعنی رشد اندیشه ضرورت شکل دادن به نهاد دولت، اندیشه ناسیونالیسم، و اندیشه گیتیانه (غیرمذهبی) بود که رضاشاه حکومت آمرانه و استبدادی خود را بوجود آورد و حفظ کرد. هنگامی که رضاشاه نخستین مراحل صعود به قدرت را طی می‌کرد، افرادی که در داخل دستگاه دولت او را حمایت کردند، از جمله روشنفکران بودند که صبر و حوصله تحول و تغییر آرام پارلمانی و گفتگو در شرایط آرام سیاسی را نداشتند (به خصوص که در بسیاری از موارد این شرایط مقدمات فساد مقامات را هم فراهم می‌کرد). موکداً می‌خواستند روند ترقی مملکت به سرعت به مرحله اجرا درآید. به همین دلیل از سیاست‌های رضاشاه که موجب محدودیت مجلس شورای ملی - و دیگر نهادهای قانونی و نمایندگی - شد حمایت کردند.<sup>۴۲</sup> پس از آن که رضاشاه پایگاه قدرت خود را تثبیت کرد دستاوردهای انقلاب مشروطه را مورد تعرض قرار داد. از جمله احزاب سیاسی را منع کرد، سیاستمداران مستقل را از میان برداشت، مطبوعات را تحت کنترل دولت درآورد و مجلس را به یک نهاد دست نشانده مبدل ساخت. حتی به طبقه

۴۲- کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ص ۱۲۵.

جدید متوسط شهری که در آن دوره کارگزار و حافظ تشکیلات دولت محسوب می شد اجازه نداد نهادهای سیاسی خود را بوجود آورد. شروع دوره قدرت مطلقه رضاشاه همزمان بود با سالی که بازرگان از فرانسه بازگشت (۱۳۱۳).

## بازرگان و حکومت رضاشاه

ما در بخش‌های دیگر کتاب برخورد بازرگان را با اندیشه تجدیدطلبی ایرانی مورد بررسی قرار خواهیم داد. اما در اینجا لازم است واکنش او را به موقعیت حکومت رضاشاه بررسی کنیم. خود وی سال‌ها بعد در مورد جریان‌های اجتماعی و فکری «طبقات باسواد، علاقه‌مند و اصلاح طلب» آن دوران نوشت:

همدوره‌های ما و مخصوصاً فرنگ برگشته‌ها، [از آن] طبقه بودند [که] با توجه و قبول این که سیاست خارجی در ایران دخالت داشته و دارد، و با عدم رضایتی که اصولاً... از دولت... حس می‌کردند، معذالک بدبین و بیکاره نبودند. علاقه و اعتقاد به حرکت اصلاحی و تغییرات اجتماعی و اقدامات فرهنگی و عمران، یعنی تحقق آمال تجدد و تحول، عده زیادی را امیدوار به نجات و مشغول خدمت کرد... هدف و خواسته‌های مشترک این دسته و اصولاً آن طبقه‌ای که بذر آن در دوره قاجار پاشیده شده، در مشروطیت نوبر داده، به استقبال پهلوی رفته، به او میدان داده و بالاخره طرفدار و خدمتگزار دوران معاصر [رضاشاه] شده بود، یک چیز بود: تجدد ایران.<sup>۴۳</sup>

می‌دانیم که بازرگان پس از گذراندن دوره نظام به استخدام دولت درآمد و برای پیشبرد اصلاحات تلاش کرد.<sup>۴۴</sup> در دوره رضاشاه،

۴۳- بازرگان، مدافعات، ص ۹۱.

۴۴- پس از بازگشت به ایران، بازرگان به خدمت سربازی رفت. پنج ماه در دانشکده

کارمندان دولت، در کنار نیروهای مسلح، عمده پایگاه حکومت به شمار می‌رفتند. البته ساده‌اندیشی و اشتباه است که بگوییم بازرگان همفکر با دستگاه حاکم بود. اما تردیدی نیست که بازرگان دولت را نیروی اصلی پیشبرد اصلاح و ترقی می‌دانست. با همین زمینه بود که ۳۰ سال بعد نوشت:

در عرض ۲۰ سال یک حمله همه جانبه‌ای در جبهه اصلاحات و اقدامات به فرماندهی و ابتکار شاه سابق به عمل آمده، و نتایج و موفقیت‌های بزرگی نصیب شده بود: ارتش نوین و نیرومند، راه آهن سرتاسری (شاهکار هنر و صنعت)، کارخانجات نساجی و قند و برق شاهی و دولتی، تسلیحات، دانشگاه، فرهنگ، وزارت کشاورزی، دادگستری پرطول و عرض با کاخ مجلل و تشکیلات مفصل، دارایی با شعب و فعالیت‌های اقتصادی متنوع. در زمینه آداب و رسوم نیز، بدون این که کاری به بد و خوب آن داشته باشیم، تحول‌های عظیمی در لباس و حجاب و غیره شده بود.<sup>۴۵</sup> شخصیت شاه نیز بازرگان را تحت تاثیر قرار داده بود. بازرگان شاه را یک بار قبل از سفر به فرانسه دیده بود. سخنانش خطاب به دانشجویان اعزامی در کاخ سلطنتی به اندازه‌ای در اندیشه بازرگان نقش بست که سالها بعد آنها را به خوبی به خاطر داشت:

اعلیحضرت شاه سابق با بیان خیلی ملایم و در عین حال مطمئن و متین و با نگاه خفته و بیدار مخصوص بخود، در حالی که تیمورتاش و مرحوم اعتمادالدوله قرگزلو وزیر معارف در طرفین

---

→ افسری، هفت ماه در سربازخانه و بقیه دوران سربازی را در اداره مهندسی ارتش (به ترجمه نظامنامه‌های فرانسوی) گذراند. سپس به دعوت وزیر فرهنگ، ... حکمت، در دانشکده فنی عهده‌دار درس ماشین‌های حرارتی و ترمودینامیک شد. برای دو سال با یک شرکت دولتی مهندسی همکاری داشت و سپس به اتفاق هفت نفر از تحصیل‌کردگان اروپا، شرکت اتحاد مهندسين ایران - اما - را تشکیل داد. به گفته بازرگان این اولین شرکت مهندسی مشاور در ایران بود. بازرگان، مصاحبه ۱۳۶۸.

قدری عقب ایستاده بودند ما را خطاب صحبت قرار دادند. بیانات ایشان ربع ساعتی طول کشید. من تمام آنها را فراموش کرده‌ام... جز یک مطلب آن را که از سه جمله تشکیل می‌شود. جمله اول انگار هنوز در گوشم صدا می‌کند و با اطمینان ۱۰۰ درصد نقل می‌نمایم، روی جمله دوم ۷۰ درصد و جمله سوم کمتر از ۵۰ درصد. گفتند: یقیناً تعجب می‌کنید ما شما را به کشوری می‌فرستیم که رژیم آن با ما فرق دارد. آزادی و جمهوری است، ولی وطن پرست هستند. شما وطن پرستی و علوم و فنون [را] به ایران سوغات خواهید آورد.<sup>۴۶</sup>

برای بازرگان، کار در دستگاه دولت به معنای تسلیم بلاشرط و یا دنباله‌روی کورکورانه از حکومت نبود. به یاد داشته باشیم که بازگشتش به ایران تلخ بود. در منطقه مرزی، ژاندارم‌ها از او و همراهانش رشوه گرفتند. در تهران مورد بی‌محبتی مقامات دولتی قرار گرفت. در دوره نظام از او بیگاری کشیدند. وضع طوری شد که به قول خودش: «رفتار مامورین... آدم را از برگشت به وطن پشیمان می‌کرد.»<sup>۴۷</sup> به اضافه معتقد بود که درک رهبران مملکت از مسئله ترقی و تمدن اروپایی سطحی است. در چشم دنیا دیده‌اش بسیاری از تغییرات و تحولات دوره رضاشاه قابل توجه نمی‌آمد. اصلاحات و تجدد دوره رضاشاه در نظرش کاذب بود. کذبی که رژیم می‌خواست در پس آن خود را پنهان کند. در این باره نوشت:

می‌دیدیم که اصلاحات و اقدامات کمتر از حدود سفیدکاری دیوارها و مغازه‌ها و تغییر لباس مردها و روپوش زنها تجاوز می‌کند. آنچه هست ظواهر خیلی سطحی امور و تقلیدهای کودکانه فرنگ است. ندرتاً توجه و تمایل به عمق و اساس است. شعر کلیده و دمنه به خاطر می‌آید: کم کن بر عندلیب و طاووس درنگ، کانجا همه بانگ آمد و اینجا همه رنگ.<sup>۴۸</sup>

۴۷- بازرگان، مدافعات، ص ۶۷.

۴۶- بازرگان، مدافعات، ص ۳۹.

۴۸- بازرگان، مدافعات، ص ۶۹.

البته چنین نظری برای جوان تحصیل‌کرده و دنیادیده‌ای که به وطن بازمی‌گشت طبیعی است. او جامعه جدید و متمدن و پیشرفته غربی را پشت سر داشت و خاطره‌اش از سازمان‌های بزرگ صنعتی بود. اما پیش رویش زندگی چند صد ساله سنتی ایران بود. حداکثر آن که در بخش‌های جدیدتر شهری تلاش‌هایی برای سامان دادن به نهادهای مدرن جریان داشت. چیزی که حکومت به عنوان اندیشه تجدد و پیشرفت تبلیغ می‌کرد به چشم بازرگان نمی‌آمد.

به اضافه، تنفر متجددین از امور مذهبی و این که مذهب را سبب و علت عقب‌ماندگی ایران می‌دانستند برای بازرگان گران بود. اشاره کردیم که این یکی از علل سرکوب تفکر مذهبی و جامعه مذهبی در دوران رضاشاه بود. بازرگان نوشت: «طرز فکر دیگری که خیلی مرا به درد آورد، اعراض و گاهی انزجاری بود که به بهانه اصلاح طلبی و تجددخواهی با مذهب و با معنویات و اخلاق نشان داده می‌شد.»<sup>۴۹</sup> با این که این سخنان بازرگان قابل مناقشه است و ضرورتی وجود ندارد که متجددین و حتی شبه - متجددین مخالف ایمان و اخلاق باشند، اما تردیدی نیست که متجددین در داخل و خارج دستگاه دولت خواستار سرکوب اندیشه مذهبی و اجتماعات مذهبی بودند.

گفتیم وقتی بازرگان فرانسه را ترک کرد چند عنصر اساسی در ساختمان فکری‌اش نقش داشت. اولاً یک اندیشه مذهبی که مفهوم غالبش «هویت ملی» بود و ضرورت فعالیت اجتماعی، و نه سیاسی، را در بر می‌گرفت. ثانیاً و به مقدار کمتری، اندیشه جمهوری خواهی. ثالثاً اندیشه علمی که بازرگان در اثر تحصیل درس ترمودینامیک آموخته بود. اگر افکار بازرگان را در دو دوره تحصیل در فرانسه و کار در ایران مقایسه کنیم می‌بینیم که در دوره دوم، عنصر تجدد به تدریج حاکم می‌شود. در واقع، بازرگان اندیشه حاکم بر دوران را - هر چند مشروط و با انتقادهایی - می‌پذیرد. این انتقادهای عموماً در حوزه را در بر می‌گرفت:

۱- معنا و مفهوم تجدد و ۲- تبعیض علیه اندیشه مذهبی.

قبول اندیشه حاکم دوران - یعنی تجدد - بوسیله بازرگان می‌تواند چند علت داشته باشد. اولاً بازرگان در فرانسه با اندیشه غیرسیاسی کاتولیک‌ها انس گرفته بود. به همین دلیل شاید قبول اندیشه تجدد و جامعه رضاشاهی (که به شرکت مستقیم سیاسی اقشار مردم اعتقاد نداشت) برایش آسان‌تر بود. برای روشن‌تر شدن مطلب می‌توان موقعیت بازرگان را با دانشجویانی مقایسه کرد که وقتی به خارج رفتند درگیر مسایل سیاسی شدند. اکثراً پس از بازگشت به ایران فوراً در محافل و جریان‌های سیاسی شرکت کردند. ثانیاً اندیشه مذهبی بازرگان - که به فعالیت‌های غیرسیاسی اجتماعی نظر داشت - از تفکر سنتی مذهبی دور شده بود و به همین دلیل قبول تجدد برایش آسان‌تر بود. ثالثاً بازرگان درس علوم طبیعی خوانده بود و احتمالاً دولت را تنها راه ارائه خدمات خود می‌دید. رابعاً او پس از زندگی در اروپا اکنون با جامعه سنتی ایران روبرو بود و از عقب‌ماندگی آن رنج می‌برد. طبیعی است که در چنین شرایطی، اندیشه تجدد و تاکید آن بر پیشرفت جذبه پیدا کند.

در مقایسه دو دوره، محتوای فکر مذهبی بازرگان تغییراتی کرد. در دوران دانشجویی، فکر مذهبی او (تا آنجا که به مسایل اجتماعی مربوط می‌شود) بیشتر مربوط به هویت او در برابر تمدن مسلط غربی بود. اما در ایران وضع فرق کرد و عمده مسئله او عقب‌ماندگی جامعه شد. در اینجا تفسیر او از مذهب (که در اروپا غیرسنتی شده بود) بار دیگر در برابر حملات شدیدی که دولت به مذهب می‌کرد جنبه سنتی بیشتری به خود گرفت.

بازرگان در این حال و هوای فکری بود که جنگ دوم جهانی به وقوع پیوست. کشور توسط قوای بیگانه اشغال شد. رضاشاه یکشنبه حکومت را از دست داد. سقوطش در شهریور بیست «ضربه شدیدی» بود که بازرگان آن را در کنار ملت حس کرد.

وضع مملکت و اقدامات دولت مانند قطار راه آهن بود که با سرعت... سوت زنان و غریو کشان سربالایی گردنه‌های ترقی را

می‌پیماید، ولی یک مرتبه به مانعی برمی‌خورد، ضربه و تکان شدیدی بر ماشین و مسافرهای وارد می‌شود. قطار از خط خارج و لکوموتیو از آن جدا و واژگون می‌شود... رشته‌ها پنبه می‌شود. در میان کشته‌ها و کوبیده‌ها و ناله و فریادها، امیدها بیاد داده می‌شود. ولی در عوض مسافرین بیدار می‌شوند. ملت بیدار شد.<sup>۵۰</sup>

تبعید رضاشاه فصل مهمی را در تاریخ معاصر ایران بست. جامعه را زیر و زبر کرد. بازرگان ۳۴ ساله با نگاهی تازه به اطراف خود نگریست. هنگام تجدید نظر در عمل و اندیشه بود.

در جمع‌بندی فصل اول به فرازهای اصلی بحثمان اشاره می‌کنیم. گفتیم نطفه فکر اجتماعی بازرگان در خانواده شبه سنتی مذهبی بازاری بسته شد و سپس در مدرسه جدیدالتاسیس به اصطلاح اروپایی شکل جهان‌بینی علمی به خود گرفت. در فرانسه فکر مذهبی‌اش در برابر موجودیت خارجی، هویتی ملی گرفت و تقویت شد. همانجا بود که با فکر و عمل سیاسی آشنا شد. در بازگشت به ایران تجددطلبی را وجه غالب قرار داد اما نسبت به نقد تلخ متجددین از مذهب و همچنین تفسیر رایج از تجددطلبی معترض بود. اندیشه تجدد در ایران را در سر می‌پرورانند تا این که جنگ دوم جهانی سیر تاریخ معاصر را متحول کرد.

## فصل دوم:

# اولین تجربه‌های سیاسی

سقوط رضاشاه موجب شد که هیئت حاکمه متزلزل شود و جنبش‌های اصلاح‌طلب و انقلابی فعال شوند. مبارزه این جنبش‌ها با جریان محافظه‌کار حاکم، که می‌خواست نفوذ و قدرت سابق خود را به نحوی برقرار کند، داستان تحولات این دوره است. جنبش اصلاح‌طلب شامل چند گروه سیاسی بود از جمله حزب ایران و جبهه ملی. بازرگان در هر دو فعالیت داشت. این فعالیت و آن مبارزات را در فصل دوم بررسی می‌کنیم.

## تحولات ۳۲ - ۱۳۲۰

از تبعید رضاشاه تا کودتایی که محمدرضاشاه را به کرسی قدرت نشاند دو ویژگی سیاسی به چشم می‌خورد: نخست سقوط نظام سیاسی قدیم و سپس مبارزه برای تعیین شکل نظام جدید. این تحول با اشغال ایران توسط نیروهای بیگانه آغاز شد و تا حدودی توسط حضور نظامی آنها به جریان افتاد. تحولات مهم این دوره عبارتند از: ۱- شکل‌گیری حزب توده که به ظهور و سقوط دولت آذربایجان انجامید، ۲- شکل‌گیری جبهه ملی در اواخر دهه ۲۰ که زمینه ملی شدن صنعت نفت را فراهم کرد اما سرانجام سرنگونی گرایش ملی و مشروطه خواه را به همراه داشت. این دو جریان سیاسی در واقع نماینده مبارزه‌طلبی اقشار گوناگون اجتماعی با صاحبان قدرت بودند. می‌خواستند ساختمان سیاسی مملکت را تغییر دهند.



وقایع مهم این دوره عبارتند از: اشغال ایران توسط قوای بیگانه، سقوط حکومت رضاشاه، ظهور نیروهای تازه‌نفس سیاسی، بروز مشکلات اقتصادی، بحران آذربایجان، ملی شدن صنعت نفت و سرانجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. این وقایع و پیامدهای هر یک در مقالات و کتب گوناگون مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. نیازی به تکرار آنها نداریم. اما مناسب است که در اینجا به ساختار اجتماعی ایران، شکل‌گیری دو جناح محافظه‌کار و رادیکال و مبارزه آنها با یکدیگر اشاره کنیم. بررسی این شرایط امکان خواهد داد که پیشینه و زمینه اجتماعی را بشناسیم و در آن آغاز فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی بازرگان را ببینیم.<sup>۱</sup>

در اوایل دهه ۱۳۲۰ جمعیت ایران حدود ۱۴۸ میلیون نفر بود که تا سال ۱۳۳۲ به ۱۶ میلیون نفر رسید. از این جمعیت حدود ۲۵ درصد شهرنشین بودند و در مراکز بزرگ مملکت از جمله تهران، تبریز، اصفهان و مشهد زندگی می‌کردند. در مناطق غیرشهری بخش عمده جمعیت را دهقانان فقیر و یک قشر کوچک مرفه زمین‌دار تشکیل می‌دادند. جمعیت شهری به چند گروه قابل تقسیم بود: تجار سنتی بازار، صاحبان حرفه، طبقه جدید متوسط (شامل کارمندان و متخصصین) و یک قشر عظیم کارگر.

---

۱- برای بررسی این دوره تاریخی از منابع زیر استفاده شده است:

Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, chaps. 6-8,

Amjad, M. *Iran From Royal Dictatorship to Theocracy*, (Greenwood Press, New York, 1989) chap. 4

Bharier, J. *Economic Development in Iran*, (Oxford University, London, 1971) chaps. 2-3

Bill, J. A. (ed) *Musaddiq, Iranian Nationalism & Oil* (Tauris, London, 1988) pp. 23-47

Keddie, N. *The Roots of the Revolution*, pp. 113-142

Nyrop, F. (ed) *Iran: A Country Study* (American University, Washington, 1978) pp. 55-60

رواسانی، شاپور. *دولت و حکومت در ایران*، (انتشارات شمع، تهران، تاریخ ندارد)، ص ۱۴۲-۱۶۵

در مناطق غیرشهری، ایلات و عشایر حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد از جمعیت را تشکیل می‌دادند. بخش‌هایی از آنها را رضاشاه وادار به سکونت کرده بود که پس از تبعید وی، بار دیگر به حرکت و کوچ پرداختند. اما دیگر شرایط عمومی اجتماعی تغییر کرده بود. تحولات در جهت خلاف موقعیت قبلی عشایر پیش رفت. کشاورزان بزرگترین و فقیرترین بخش اجتماعی ایران را تشکیل می‌دادند. مال و جانشان در دست مالکین بود. عملاً در فقر مطلق زندگی می‌کردند.

موقعیت کشاورزان در دهه ۲۰ و ۳۰ به خاطر توسعه بازار، افزایش نقدینگی، توسعه قدرت دولت، رکود کلی اقتصادی (به خصوص افزایش قیمت‌ها و بهره) متزلزل بود. اما جماعت روستایی، در راستای نقش تاریخی خود، هرگز درگیر مسایل سیاسی نشد.<sup>۲</sup> بی‌توجهیشان به مسایل اجتماعی و به خصوص سیاسی، اساساً به خاطر انزوای جغرافیایی، فقر مزمن، بی‌سوادی، فرهنگ ساده و روحیه بی‌تفاوتی بود.

طبقه ملاک احتمالاً ثروتمندترین و نیرومندترین طبقه‌ای بود که خارج از دستگاه دولت وجود داشت. مالکین عموماً غایب بودند و به سرمایه‌گذاری در جهت تغییر و بهبود روش سنتی کشت و یا مکانیزه کردن مزارع توجه کمی داشتند. اغلبشان در شهر زندگی می‌کردند و املاکشان را مباشران تحت نظر داشتند. رضاشاه با اعمال قهر و مصادره اموال و املاک از طریق دولت، خود بزرگترین مالک مملکت شده بود. گفته می‌شود به هنگام تبعید حدود ۵۶۰۰ روستا داشت.

در دهه ۱۳۲۰ طبقه بازاری، این قشر و نهاد کهن ایرانی، موقعیت خود را حفظ کرد. اغلب بازاریان در صفوف طبقات متوسط قرار می‌گرفتند و امکانات خود را از طریق معامله در نظام تجاری داخلی کسب می‌کردند. به همین خاطر نظر خوشی به افزایش اجناس وارداتی نداشتند. موقعیت سنتی این قشر، نزدیکی‌شان به جامعه مذهبی و استقلال مالی‌شان از دولت دست به دست هم داده آنها را تا حدودی ضد اجنبی کرده بود.

2- Keddie, *Roots of Revolution*, p. 122.

طبقه ممتاز حاکم مملکت را یک گروه کوچک از دیوانسالاران عالی‌رتبه، افسران ارتش و برخی سرمایه‌داران صنعتی وابسته به دربار تشکیل می‌دادند. از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ تلاش طبقه ممتاز این بود که قدرت و حاکمیتی را که در طول حکومت رضاشاه داشتند و اکنون از دست داده بودند بار دیگر بدست آورند. در کنار طبقه ممتاز، طبقه جدید متوسط حضور داشت. طبقه متوسط ماحصل دوران انقلاب مشروطه و به خصوص حکومت رضاشاه بود. این طبقه کوچک که به سرعت رشد می‌کرد اصولاً بر دستگاه دولت متکی بود، یعنی امکانات اجتماعی خود را با گرفتن پست دولتی یا کتترات دولتی و یا مجوز تجاری دولتی بدست می‌آورد. به لحاظ اجتماعی، طبقه متوسط خواستار تعادل اقتصادی و کارایی تشکیلات حکومتی بود اما به لحاظ سیاسی قدرت اندکی داشت. به عنوان مثال تعداد وزرایی که از طبقه جدید و حقوق‌بگیر و تحصیل کرده بودند کم بود. از ۱۴۸ وزیر این دوره فقط ۱۵ نفر از این طبقات بودند. مابقی به طبقات زمین‌دار و خانواده‌های قدیمی تعلق داشتند.<sup>۳</sup>

آن گروه اجتماعی که از مسایل سیاسی آگاه بود و در صحنه سیاسی حضور داشت کمتر از پنج درصد از کل جمعیت کشور را تشکیل می‌داد. این گروه از میان طبقات ممتاز دولتی - نظامی، یا طبقات ملاکین و تجار و یا طبقات جدید تحصیل کرده حرفه‌ای متوسط شهرنشین می‌آمدند.

در تجزیه و تحلیل فوق ما به قشربندی افقی جامعه اشاره داشتیم اما می‌توان جامعه را به قشرهای عمودی نیز تقسیم کرد و آن را از نظر قومی، زبانی و مذهبی مورد بررسی قرار داد. از این نظر یکی از مهم‌ترین تقسیم‌بندی‌های عمودی جامعه ایران در رابطه با فارسی‌زبانان است که بیش از دو سوم جمعیت را در بر می‌گرفتند. فارسی‌زبانان به اضافه ایرانیان آذربایجانی هسته طبقات حاکم ایران را تشکیل می‌دادند. این دو گروه بیشتر و زودتر از گروه‌های دیگر اجتماعی با تمدن جدید آشنا شده و منصب‌های دولتی و امکانات تجاری را در دست گرفته بودند. در کنار

3- Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, p. 170.

این‌ها اقوام کرد، بختیاری و عرب و دیگران بودند که جامعه رنگارنگ ایران را تشکیل می‌دادند.

اما سرنگونی رضاشاه و دخالت فعال قوای بیگانه در امور کشور موجب شد که تفاوت‌های قومی ابعاد سیاسی بگیرند. به عبارت دیگر از آنجایی که تسلط بیست ساله دولت بر ملت پایان گرفت فرصتی بوجود آمد که جامعه جریان‌های فرهنگی و قومی خود را رسماً علنی کند. مبارزه برای قدرت سیاسی در چارچوب آن شکل گرفت.

### بازیگران و نهادهای سیاسی

درگیری‌های دوره ۳۲-۱۳۲۰ را می‌توان تعبیر کرد به مبارزه طبقات مختلف اجتماعی برای در دست گرفتن سهم بیشتری از قدرت سیاسی دولت. برخلاف دوره رضاشاه (که اعمال قدرت و تنظیم امور اجتماعی به شکل فزاینده‌ای حقوق اختصاصی پادشاه و برخی از اطرافیان نزدیکش بود) مسایل سیاسی در دهه ۱۳۲۰ و در سطح شهرهای بزرگ جنبه عمومی پیدا کرد. جریان‌های سیاسی - از گرایش محافظه‌کار گرفته تا گرایش تندرو - شکل گرفتند، برای کسب نفوذ اجتماعی و نفوذ سیاسی درگیر شدند.

نیروهای محافظه‌کار را رجال عالی‌رتبه دولت و ارتش، مالکان بزرگ و جامعه مذهبی تشکیل می‌دادند. ارتش پس از اشغال ایران توسط قوای بیگانه، عملاً از هم پاشید ولی به تدریج صفوف خود را منظم کرد. در واقعه آذربایجان فرصت یافت تا به صحنه سیاسی کشور باز گردد و موقعیت سیاسی خود را ترمیم کند. جناح دولتی و ارتشی محافظه‌کاران را کسانی تشکیل می‌دادند که پس از سقوط رضاشاه موقعیت ممتاز خود را از دست داده بودند، اکنون بدنبال فرصتی می‌گشتند که موقعیت از دست رفته را مجدداً بدست آورند. البته برخی‌شان از قدرت مطلقه رضاشاه ناراضی بودند و نگرانی از تجدید قدرت سلطنت، آنها را از دربار دور نگه می‌داشت. اما با گذشت زمان سیاست خود را تغییر دادند، در اطراف شاه جوان و دربار حلقه زدند و در جهت تحکیم یک حکومت

مقتدر که بتواند موقعیت سیاسی شان را ترمیم کند فعال شدند. ملاکین هم از جنبه غیرقابل پیش‌بینی و استبدادی حکومت رضاشاه به خصوص از مصادره املاک ناراضی بودند. اما قدرت‌گیری نیروهای مبارزه‌طلب و تندرو و تمایل آنها به اصلاحات ارضی و تغییر روابط مالک و رعیت، ملاکین را به سوی هیئت حاکمه قدیم سوق داد و به حمایت از شکل‌گیری یک حکومت مقتدر و آمرانه تشویق کرد.

موقعیت جامعه مذهبی هم چنین بود. در دوره رضاشاه جامعه مذهبی زیر فشار دولت قرار گرفته و به شدت ضربه خورده بود. سقوط شاه به جامعه مذهبی فرصت داد تا نفوذ دینی و فرهنگی خود را بار دیگر بدست آورد. اما به محض احیاء نفوذ و قدرت سابق، مقامات عالیرتبه جامعه مذهبی که نماینده اندیشه سنتی محسوب می‌شدند، به سمت هیئت حاکمه محافظه‌کار متمایل شدند و تلویحاً اقدامات آنها را برای شکل دادن به حکومت جدید مقتدر تایید کردند.

رهبران ایلات و عشایر نیز در همین موقعیت قرار داشتند. آنها با شاه اول پهلوی به شدت مخالف بودند چرا که صعود وی به قدرت بر مبنای تارومار شدن قدرت عشایری صورت گرفت. و حتی با این که نیروهای بیگانه، به خصوص انگلستان، در دهه ۱۳۲۰ از عشایر به عنوان اهرم فشار علیه دولت مرکزی استفاده کردند اما دیگر اوضاع جامعه به طور کلی تغییر کرده بود. نه عشایر توان اعمال قدرت سابق را داشتند و نه رهبران عشایر امکان آن را یافتند که در صحنه سیاسی کشور عرض اندام کنند.

در پنج مجلسی که طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ برقرار شدند جریان محافظه‌کار اکثریت کرسی‌ها را در دست داشت. اما سنت سیاسی پخته و جا افتاده و تجربه شده‌ای وجود نداشت. نهادهای سیاسی مشخصی که مبارزه اجتماعی در چارچوب آنها صورت بگیرد واقعیت خارجی نداشتند. به همین دلیل همکاری و ائتلاف سیاسی جنبه روزمره و متغییر و شخصی داشت. به خاطر عدم وجود سنت‌های سیاسی، شرایط چنان نامطمئن و غیرقابل پیش‌بینی بود که در برخی موارد یک گروه کوچک

اقلیت که به اندازه کافی فعال و هدفدار بود، می‌توانست جریان عمومی سیاست مملکت را تعیین کند، از جمله در مجلس لایحه ببرد و اکثریت نمایندگان را به دنبال بکشد. (نمونه آن نمایندگان جبهه ملی در مجلس ۱۷ بود که علی‌رغم این که اقلیت بودند رهبری را در دست گرفتند). اما نیروهای محافظه‌کار، علی‌رغم جناح‌بندی و ضعف داخلی از نفوذ اجتماعی و قدرت سیاسی قابل ملاحظه‌ای برخوردار بودند. سرانجام هم توانستند دولت مقتدر مورد نظر خود را روی کار آورند و روش حکومت آمرانه را حاکم کنند.

در دوره ۳۲-۱۳۲۰ دو جریان اصلاح‌طلب و تندرو بوجود آمدند که در سطح شهرها نفوذ فراگیر یافتند. این دو جریان - یعنی جبهه ملی و حزب توده - در میان طبقات متوسط و پایین شهری پایگاه داشتند. می‌خواستند اوضاع اجتماعی را تغییر دهند اما در نبرد با هیئت حاکمه و دستگاه دولت سرانجام شکست خوردند. حزب توده پس از کنارگیری رضاشاه از مقام سلطنت تشکیل شد و نخست حول یک محور دمکراتیک فعالیت خود را آغاز کرد. رشد این حزب در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. رهبران حزب ادعا داشتند که در عرض یک سال و در آستانه اولین کنگره موقتی حزبی، بیش از ۶۰۰۰ کادر فعال داشتند که تا پایان دهه ۲۰ به ۲۵۰۰۰ نفر رسید.<sup>۴</sup> حتی اگر این رقم را اغراق‌آمیز بدانیم با اطمینان می‌توان گفت که رشد حزب توده در تاریخ ایران بی‌سابقه بود.

حزب تشکیلات داخلی خود را بر اساس «سائترالیسم دمکراتیک» پایه‌گذاری کرد. می‌خواست نظر طبقات پایین متوسط، کارگران، کشاورزان، دهقانان و زنان را جلب کند.<sup>۵</sup> اما علی‌رغم توسعه چشم‌گیر تشکیلاتی در مناطق جنوبی و شمالی کشور، به خاطر سیاست‌هایش در قبال دو مسئله، شکست‌هایی استراتژیک را متحمل شد. این مسائل عبارت بودند از: همبستگی با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، به

۴- رادمش، روزنامه رهبر ارگان رسمی حزب توده، ۱۰ بهمن ۱۳۲۲.

5- Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, p. 284.